

## Research Paper

# A Study on change and continuity Factors in US political-security strategy in the Middle East (2001-2021)

Mohsen Saeidi<sup>1</sup>, Mahdi Javdani Moqaddam\*<sup>2</sup>, Mashallah Heidarpour<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Ph.D Student in International Relations, Islamic Azad University, Qom, Iran

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of International Relations, Imam Sadeq (AS) University, Tehran, Iran

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of International Relations, Islamic Azad University, Qom, Iran



10.22080/JPIR.2022.21404.1217

**Received:**

April 18, 2021

**Accepted:**

October 11, 2022

**Available online:**

November 5, 2022

**Keywords:**

Strategy, Middle East, USA, Iran, National Security

## Abstract

The Middle East has always been one of the most important strategic regions in world politics in the twentieth century due to its geopolitical position and geo-economics characteristics. In fact, the Middle East after more than six centuries, in the twentieth century, again become heartland of international relations. This article seeks to examine the factors influencing the importance of the Middle East in the grand strategy of the United States, to address the main question: what are the most important factors affecting change and continuity of US political-security strategy in the Middle East after 9/11? The hypothesis of this descriptive-analytical study is based on the extent of US dependence on regional energy, the arms trade, the role of lobbies, the policy of producing security and insecurity in the Middle East as a trans-regional hegemony, and the emergence of new governmental and non-governmental actors that challenge US hegemony, and in particular its efforts to contain China and pivot to Asia policy are the most important factors affecting change and continuity in US political-security strategy in the Middle East over the past two decades.

\*Corresponding Author: Mahdi Javdani Moqaddam

Address: Assistant Professor, Department of International Relations, Imam Sadeq (AS) University, Tehran, Iran

Email: [Javdani@isu.ac.ir](mailto:Javdani@isu.ac.ir)

علمی

# ارزیابی زمینه‌های تغییر و استمرار در راهبرد سیاسی- امنیتی آمریکا در خاورمیانه (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

محسن سعیدی<sup>۱</sup>، مهدی جاودانی مقدم<sup>۲\*</sup>، ماشاله حیدرپور<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران  
<sup>۲</sup> استادیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران  
<sup>۳</sup> استادیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم، قم، ایران



10.22080/JPIR.2022.21404.1217

## چکیده

منطقه‌ی خاورمیانه در قرن بیستم میلادی به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و ویژگی‌های ژئواکونومیک آن همواره یکی از مهم‌ترین مناطق استراتژیک در سیاست جهانی به حساب آمده است. در واقع، اگرچه خاورمیانه در ابتدا به عنوان مهد تمدن بشری و سپس در قالب تمدن اسلامی، در دوره‌هایی از تاریخ جهان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده، اما در عمل، این منطقه پس از گذشت بیش از شش سده، در قرن بیستم مجدداً به هارتلند سیاست بین‌الملل بازگشت. این مقاله تلاش دارد تا با بررسی عوامل مؤثر بر اهمیت خاورمیانه در استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا، به این سؤال اصلی بپردازد که مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و استمرار راهبرد سیاسی- امنیتی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر تا کنون کدامند؟ فرضیه‌ی این پژوهش که به روش توصیفی- تحلیلی صورت گرفته بر این اساس استوار است که میزان وابستگی آمریکا به انرژی منطقه، تجارت تسلیحاتی، نقش لابی‌ها، سیاست‌گذاری تولید امنیت و ناامنی در خاورمیانه به عنوان هژمون فرامنطقه‌ای، ظهور بازیگران جدید دولتی و غیردولتی چالشگر هژمونی آمریکا و به‌ویژه تلاش این کشور برای مهار چین و پیگیری سیاست چرخش به آسیا، مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و استمرار در راهبرد سیاسی- امنیتی آمریکا در خاورمیانه در دو دهه‌ی اخیر هستند.

تاریخ دریافت:

۲۹ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ پذیرش:

۱۹ مهر ۱۴۰۱

تاریخ انتشار:

۱۴ شهریور ۱۴۰۱

کلیدواژه‌ها:

راهبرد؛ خاورمیانه؛ ایالات متحده آمریکا؛ ایران؛ امنیت ملی.

\* نویسنده مسئول: مهدی جاودانی مقدم

آدرس: استادیار گروه روابط بین الملل، دانشگاه امام صادق (ع)، ایمیل: [Javdani@isu.ac.ir](mailto:Javdani@isu.ac.ir)

تهران، ایران

## ۱ مقدمه

نقش‌ها، روندها و موقعیت بازیگران و بازتعریف نظم منطقه‌ای، متمایل شدند.

در این میان، بررسی پیشینه و ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم اهمیت و ضرورت ارزیابی و تحلیل راهبرد آمریکا در خاورمیانه و تأثیر آن بر امنیت منطقه‌ای و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، پژوهش‌های محدودی در این زمینه صورت گرفته است. مجموع پژوهش‌های انجام‌شده را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی نمود:

دسته اول، پژوهش‌هایی را در بر گرفته که با محوریت ژئوپلیتیک خاورمیانه به نقش راهبردی قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا در قبال تحولات منطقه‌ای به عنوان یکی از متغیرهای دخیل اشاره دارد. در این دسته از منابع، تلاش شده است تا ضمن بررسی ژئوپلیتیک خاورمیانه به گفتمان و راهبردهای رقیب و متعارض عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و پیامدهای آن در تحولات خاورمیانه اشاره شود. چنانچه افشین متقی و محمدرضا عبدالله‌پور (۱۳۹۸) در کتابی با عنوان «نگرش نو به ژئوپلیتیک خاورمیانه (بنیان‌ها، نظریه‌ها و کنشگران)»، به بررسی اهمیت ژئوپلیتیکی خاورمیانه از دو منظر نظری و عملی پرداخته‌اند و در بخشی از کتاب نیز گفتمان‌های متعارض ژئوپلیتیکی و نقش عوامل فرامنطقه‌ای در خاورمیانه را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. از سوی دیگر، محمود سریع القلم (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه»، به بررسی ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی در نظام بین‌الملل جدید و سپس پی‌آمدهای این ساختار بر تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که ظهور یک سیستم دوقطبی در خاورمیانه با ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در پی تقابل و تضعیف یکدیگر هستند که تداوم این سیستم دوقطبی تابع امکانات مالی بازیگران منطقه‌ای از یک طرف و نتایج مذاکرات آمریکا و روسیه پیرامون اختلافات دو جانبه و اروپایی یکدیگر خواهد بود.

منطقه‌ی خاورمیانه برای ۷۰ سال، جزء استراتژیک‌ترین مناطق جهان در سیاست خارجی و منافع حیاتی ایالات متحده شناخته شده است. وجود منابع سرشار انرژی‌های فسیلی در این منطقه (حدود ۷۰ درصد ذخایر نفت دنیا)، اهمیت راهبردی و ژئواستراتژیک آن به‌ویژه تنگه‌های هرمز، باب المندب، سوئز و...، متحدان اقتصادی-سیاسی و امنیتی منطقه‌ای به‌ویژه اسرائیل و عربستان سعودی، منافع کلان اقتصادی با دولت‌های منطقه به‌ویژه در زمینه‌ی فروش تسلیحات نظامی، بازیگری فعال قدرت‌ها و جریان‌های مخالف سیاست جهانی ایالات متحده و نقش هژمونیک آن، منازعات، آشوب‌ها و بحران‌های متعدد که پیامدهای بین‌المللی برجای گذاشته‌اند و رقابت ژئوپلیتیک با سایر قدرت‌های بزرگ جهانی، از مهم‌ترین دلایل اهمیت جایگاه راهبردی خاورمیانه در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در این دوران بوده است.

در این میان، حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه‌ی عطف مهمی در افزایش تمرکز آمریکا بر این منطقه را به وجود آورد. این مسأله، زمینه‌ی تحولات بنیادین در عرصه‌ی سیاست خارجی آمریکا گردید و این کشور را به استمرار، بازسازی و تغییر راهبردهای قدیمی خود در خاورمیانه سوق داد. این تحولات در شرایطی صورت گرفت که انباشت بحران‌ها و چالش‌های مختلف در میان کشورهای این منطقه از جمله عدم توسعه‌ی اقتصادی، بحران هویت، دولت‌های ضعیف، تشدید تهدیدات نامتقارن، تقابل‌های نیابتی، رقابت قدرت‌های منطقه‌ای، دخالت فرآیندهای خارجی و معمای امنیت، نشانه‌های مشهودی از ناکارآمدی نظم‌های امنیتی، سیاسی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ی خاورمیانه بودند. بنابراین، نظم ساختاری آشوبناک خاورمیانه، در دهه‌ی اخیر تحت تأثیر تحولاتی همچون بهار عربی و بحران سوریه و تضعیف توان آمریکا در حفظ و پیشبرد نظم مد نظر خود در منطقه، به تغییر

عنوان «**تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران**» اشاره کرد. نویسنده در این مقاله معتقد است راهبرد اتحادسازی آمریکا در خاورمیانه میان استراتژی "موازنه از راه دور" و "مداخله‌ی مستقیم" برای توازن آن‌چه "سلطه‌جویی ایران" در منطقه خوانده می‌شود، در نوسان است. لذا آمریکا در عین حفظ حضور نظامی خود در خلیج فارس از درگیری مستقیم با ایران خودداری کرده و در عوض به توانمندسازی متحدین خود می‌پردازد. از دیگر آثار منتشرشده در این زمینه مقاله‌ی حمیدرضا بیات و دیگران (۱۳۹۹) با عنوان «**تبیین الگوی روابط قدرت‌های منطقه‌ای در بحران ژئوپلیتیکی سوریه**»، به بررسی الگویی برای تبیین روابط ایران با ترکیه، عربستان و اسرائیل در بحران ژئوپلیتیکی سوریه است. در این مقاله، از نظر نویسندگان، مهم‌ترین ابعاد و مؤلفه‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی مؤثر در روابط این قدرت‌های منطقه‌ای در بحران سوریه و با در نظر گرفتن اهمیت و ارتباط این ابعاد و مؤلفه‌ها با یکدیگر و در قالب یک مدل ساختاری، مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله‌ی حاضر تلاش دارد تا با بررسی راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه در بازه‌ی زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ به زمینه‌های استمرار و تغییر در راهبرد آمریکا در این منطقه و در قبال ایران بپردازد. بر همین اساس، این پژوهش مطابق با چارچوب نظری مکتب کپنهاگ در تحلیل ساختار امنیتی خاورمیانه به دنبال پاسخ به این سؤال است که مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و استمرار راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر تا کنون کدامند؟ فرضیه‌ی این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته بر این اساس استوار است که میزان وابستگی آمریکا به انرژی منطقه، تجارت تسلیحاتی و نقش لابی‌ها در بازتولید اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا، تلاش این کشور برای مدیریت تولید امنیت و ناامنی در خاورمیانه در راستای حفظ و استمرار نقش

دسته‌ی دوم پژوهش‌های صورت‌گرفته در مورد موضوع این مقاله، تمرکز پژوهش خود را بر ارزیابی راهبرد آمریکا در قبال خاورمیانه قرار داده‌اند؛ از جمله محمد ستوده و علی محمدی ضیاء (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «**راهبرد آمریکا و نظم منطقه‌ای خاورمیانه: از هژمونی کلاسیک تا هژمونی ملایم**» معتقدند که خاورمیانه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود و برخورداری از منابع عظیم انرژی در طول تاریخ همواره کانون توجهات قدرت‌های فرامنطقه‌ای بوده است. این عوامل باعث شده که ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت بزرگ جهانی توجه خاصی به این منطقه داشته باشد و در ابعاد مختلف، راهبرد نوین خود را در منطقه پیگیری کند. این پژوهش بر اساس روش اسنادی و با استناد به اسناد امنیت ملی ایالات متحده، در چارچوب نظری نظم‌های منطقه‌ای به این نتیجه رسیده است که راهبرد ایالات متحده از هژمونی کلاسیک به هژمونی ملایم، در ایجاد نظم منطقه‌ای خاورمیانه تغییر کرده است. از سوی دیگر، ابراهیم طاهری و سنا ناقوسی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «**مروری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با نگاه به آینده**»، به این مسأله پرداختند که از ۱۹۷۱ تاکنون دو هدف اصلی آمریکا، تأمین امنیت اسرائیل و تأمین امنیت انرژی در خاورمیانه بوده و برای دستیابی به این اهداف، آمریکا از جنگ جهانی دوم تاکنون تلاش کرده است تا نقاط ژئواکونومیک خاورمیانه از جمله خلیج فارس را در کنترل سیاسی-امنیتی خود درآورد. از نظر نویسندگان این مقاله، آمریکا با وارد کردن کشورهای همچون انگلستان، فرانسه و ترکیه به نظم امنیتی منطقه تلاش دارد نظم امنیتی چندجانبه را در آینده در این منطقه حاکم کند.

دسته‌ی سوم پژوهش‌هایی است که به مطالعه‌ی موردی راهبرد آمریکا در قبال تحولات خاورمیانه مانند بهار عربی، بحران سوریه و تحولات مرتبط با نقش منطقه‌ای ایران و... اشاره دارد. از جمله‌ی این آثار می‌توان به مقاله‌ی مهدی آهویی با

و دووید<sup>۴</sup> و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی می‌باشد. به عبارتی مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از ویژگی دوران بعد از جنگ سرد می‌باشد، از حوزه مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره‌ی تنگ نظامی نشان می‌دهد (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

نظریه‌پردازان آن به ویژه باری بوزان در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس که به عنوان جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، به بررسی علمی موضوع امنیت توجه زیادی کرده‌اند. کتاب دوم بوزان هم به نام هویت، مهاجرت و دستورالعمل نوین امنیت در اروپا<sup>۵</sup> با برخورداری از چارچوب سازه‌انگاری و توجه به مسائل هویتی، فرهنگی و مهاجرت و نقش آنان در رابطه با امنیت، تا حد زیادی به تحولات نوظهور و چالش‌های امنیتی - اجتماعی پرداخته است. البته شخصیت‌های دیگر مانند الی ویور و دووید نیز با مقالات خود کمک شایانی را جهت درک و تحول مفهوم امنیت از منظر مکتب کپنهاگ مبذول داشته‌اند (Baysal, 2020: 4).

باری بوزان در خصوص امنیت معتقد است که بایستی امنیت را برابر با رهایی از تهدید تعریف نمود و از نظر وی امنیت در نبود مسأله‌ی دیگری به نام تهدید درک می‌شود. این تعریف باری بوزان به تعریف امنیت در دوران جنگ سرد که مضیق و تک بعدی و مورگنتایی بود نزدیک است، ولی خود بوزان امنیت را پس از جنگ سرد، دیگر در نبود تهدید سنتی تعریف نمی‌کند، او می‌گوید: «امنیت را باید

هژمونیک خود در سیاست جهانی، ظهور بازیگران جدید دولتی و غیردولتی چالشگر هژمونی آمریکا و به‌ویژه تلاش برای مهار چین و پیگیری سیاست چرخش به آسیا و موازنه‌سازی مجدد، مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و استمرار در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه در دو دهه‌ی اخیر هستند.

## ۲ مبانی نظری:

راهبرد سیاسی- امنیتی آمریکا در نظام بین‌الملل توسط بسیاری از اندیشمندان بین‌المللی، از دیدگاه‌های مختلف نظری مورد بررسی قرار گرفته است. این مقاله تلاش دارد تا بر اساس خطوط اصلی مکتب کپنهاگ به عنوان چارچوب نظری به ارزیابی منطق راهبرد آمریکا در خاورمیانه با تأکید بر ایران بپردازد. مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره‌ی پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای که در حوزه امنیت رخ داده، می‌پردازد. نظریه‌پردازان این مکتب افرادی همچون بیل مک سوئینی<sup>۱</sup>، الی ویور<sup>۲</sup> و باری بوزان<sup>۳</sup> می‌باشند. البته باری بوزان از بنیان‌گذاران این مکتب خود را وابسته به مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل می‌داند که بر جامعه‌ی بین‌الملل، جامعه‌ی جهانی، تکثرگرایی و اهمیت نهادها و کاربرد ایده‌ها در فهم سیستم بین‌المللی تأکید دارند. بوزان معتقد است که مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روش‌های رئالیستی از فهم روابط بین‌الملل دانسته و پیرامون کاربرد تئوری چندبعدی و ایده‌ی جامعه بین‌المللی جهت فهم ساختار معاصر جامعه‌ی بین‌المللی و نقش قدرت‌های بزرگ کوشش می‌نماید. از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی‌ساختن و امنیت منطقه‌ای است که بوزان آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند (Stritzel, 2014: 11).

مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بیل مک سوئینی بر آثار و نقطه نظرات باری بوزان، الی ویور

<sup>5</sup> Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe

<sup>1</sup> Bill McSweeney

<sup>2</sup> Ole Waver

<sup>3</sup> Barry Buzan

<sup>4</sup> De Wild

بوزان و همکارانش در خصوص امنیتی‌سازی تحت تأثیر این مکتب قرار دارند. امنیتی‌سازی به فرآیندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می‌گردد، درحالی‌که قبلاً در این حوزه، قرار نداشته است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۴۸).

دو شاخصه‌ی کنشگر امنیتی‌سازی و کارآمد با کنش کلامی طبق چارچوب مکتب کپنهاگ مسأله‌ای که قابل کشف به طور عینی نیست، بلکه آن موضوع امنیتی در روندها و رویه‌ها ساخته می‌شود. اگر بازیگری، خواه دولت یا فرد، مسأله‌ای را امنیتی اعلام کنند، اولین مرحله از آن انجام شده است، ولی این اعلام خود به خود موضوعی را امنیتی نمی‌سازد و آن موضوع اگر در آستانه‌ی امنیتی شدن قرار گیرد، بایستی از مرز رویه‌ها، قواعد، مقررات و قوانین مربوط به کشور مورد نظر تخطی و عبور نماید (Buzan & Waver, 1996: 30). در مجموع می‌توان چند نتیجه از بحث امنیتی‌سازی گرفت. نخست آن که امنیتی‌سازی یک گزینه‌ی سیاسی است. دوم آن که، امنیت پدیده‌ای قابل کشف نمی‌باشد، بلکه ساخته می‌شود و سوم آن که امنیتی‌سازی حاکی از نوعی ضرورت یا انتخاب جهت‌دار حل مسأله است و چهارم آن که امنیتی‌سازی با مفهوم امنیت ایجابی، متفاوت است.

با توجه به آنچه بیان شد، استمرار و تغییر در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه به‌ویژه در قبال ایران را می‌توان در چارچوب مکتب کپنهاگ و امنیتی‌سازی پرونده‌ی ایران در منطقه مورد بررسی قرار داد. در این چارچوب، آمریکا پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر که بزرگ‌ترین تهدید مستقیم امنیت ملی این کشور پس از پرل هاربر به حساب می‌آمد، تلاش کرد تا با گسترش حضور و مداخله در منطقه، ابتدا در قالب تعریف امنیت سلبی و با مرجع دولتی امنیت به نظم‌سازی نوین در خاورمیانه بپردازد و سپس با تعمیق بحران در منطقه، زمینه‌ی

چندبعدی‌نگریست که ابعادی مانند مهاجرت، سازمان‌های جنائی فراملی و فروملی، محیط زیست و رفاه اقتصادی را شامل می‌شود. از نظر بوزان، دولت دیگر تنها مرجع امنیت محسوب نمی‌شود، افراد، گروه‌های فراملی، سازمان‌های غیردولتی فراملی و فروملی رسانه‌ها و تروریسم همگی در جوه امنیت مرجع هستند.

مکتب کپنهاگ نقطه نظرات کسانی که امنیت را فقط در چارچوب عینی و جدا از ذهن و افکار افراد تلقی می‌کنند، رد کرده و آن را به عنوان موضوعی بین ذهنی تعریف می‌کند. بوزان نقطه‌ی آغاز مسأله‌ی امنیت را ذهنی و مبتنی بر تصمیم بازیگران معرفی می‌کند. او بیان می‌دارد که: «مسأله‌ی امنیت در اجتماع شناخته می‌شود، زیرا بازیگران می‌توانند به آن رجوع کنند و برخی پدیده‌ها را به عنوان تهدید نگاه کنند و دیگران را وادار نمایند که از وضعیتی امنیتی شده و الزامات آن پیروی نمایند». بنابراین به نظر نمی‌رسد که این مسائل صرفاً در ذهن‌های بسته وجود داشته باشد، بلکه یک ویژگی اجتماعی است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

مفهوم امنیتی‌سازی<sup>۱</sup> یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب کپنهاگ می‌باشد و تعریف امنیت به عنوان کنش کلامی<sup>۲</sup> مرکز ثقل این بحث است. ویور در همین خصوص اظهار می‌دارد: «امنیت به عنوان عمل گفتمانی<sup>۳</sup> بهتر فهمیده می‌شود، تا به عنوان کنش کلامی در نظر گرفته شود». بوزان و دووید نیز تأکید دارند که امنیت، عملی است که سیاست را به آن سوی قوانین تثبیت شده بازی می‌برد و در جای آن‌ها دیگر اظهار می‌کنند: «کنش، خود ارجاعی می‌باشد، زیرا این کنش است که یک موضوع را به موضوع امنیتی تبدیل می‌سازد». برای اینکه یک کنش کلامی امنیتی موفقیت‌آمیز، یک کنش کلامی دیگر را تشریح می‌کند. در مجموع کنش کلامی موفق ترکیبی از زبان و جامعه است، این کنش کلامی مورد توجه مکتب تفسیری نیز می‌باشد و به نظر می‌رسد

<sup>3</sup> Discursive Act

<sup>1</sup> Securitization

<sup>2</sup> Speech Act

سرد نیز نه تنها از اهمیت آن فرونکاست بلکه با حمله‌ی آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ و اعلام آغاز نظم نوین جهانی توسط بوش و سپس تحولات این منطقه در قرن ۲۱ میلادی بر اهمیت آن افزود. در این میان، مهم‌ترین مؤلفه‌های اولویت‌بخشی به خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا را می‌توان در موارد زیر مورد بررسی قرار داد:

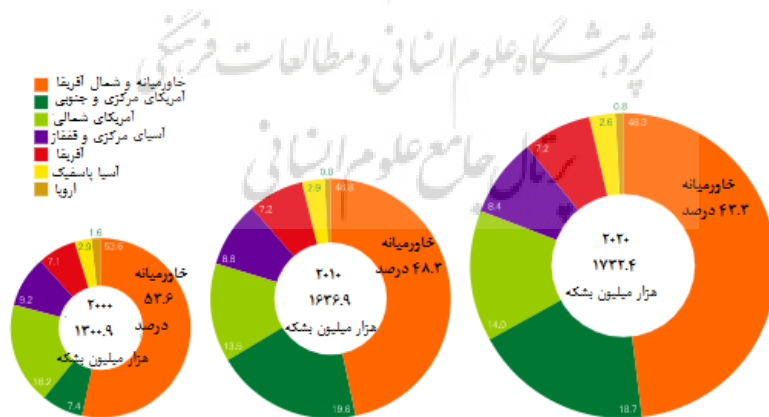
### ۳٫۱ ژئوپلیتیک انرژی

وجود منابع عظیم نفت و گاز در این منطقه به‌ویژه در خلیج فارس، از جمله مهم‌ترین عوامل مؤثر بر اهمیت استراتژیک خاورمیانه به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که این منطقه را «مخزن نفت جهان» نام نهاده‌اند و از این جهت، مرکز ثقل سیاست‌های بین‌المللی شناخته شده است. این مسأله به‌ویژه با لحاظ محدودیت‌های دسترسی به انرژی نفت و گاز در جهان و نیاز قدرت‌های بزرگ به این منابع انرژی، اهمیت آن را مضاعف نموده است. در این چارچوب، ایالات متحده نیز از ابتدای کشف نفت در این منطقه تلاش کرده تا زمینه‌ی حضور شرکت‌های نفتی و سود سرشار ناشی از استخراج و صادرات انرژی و همچنین دسترسی آسان و دائمی به این منابع انرژی را در اختیار گیرد.

استمرار و تغییر ذهنی و عینی تعریف از امنیت، منبع و مرجع آن به وجود آمد و با محوریت امنیتی‌سازی ایران، سیاست آمریکا در قالب اتحادهای منطقه‌ای علیه ایران و تهدیدهای برساخته از آن در ذهنیت دولت‌های منطقه‌ای پیگیری شد. در ادامه تلاش می‌شود تا ابتدا به ارزیابی راهبرد آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه اشاره شده و سپس رویکرد و اقدامات این راهبرد در قبال ایران نیز ارائه گردد.

## ۳ زمینه‌ها و دلایل اهمیت راهبردی خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا

منطقه‌ی خاورمیانه از ابتدای قرن بیستم میلادی و آغاز بازیگری مؤثر آمریکا در نظام بین‌الملل، به عنوان یکی از مناطق کلیدی جهانی در مرکز سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. این مسأله بیش از همه تحت تأثیر یکی از ویژگی‌های سنتی این منطقه، آن گونه که اودرات<sup>۱</sup> از آن ذکر می‌کند، یعنی اهمیت استراتژیک آن به لحاظ اقلیمی است. این خصوصیت سبب شده است که خاورمیانه در قرن بیستم همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا قرار داشته، به گونه‌ای که حتی پایان جنگ

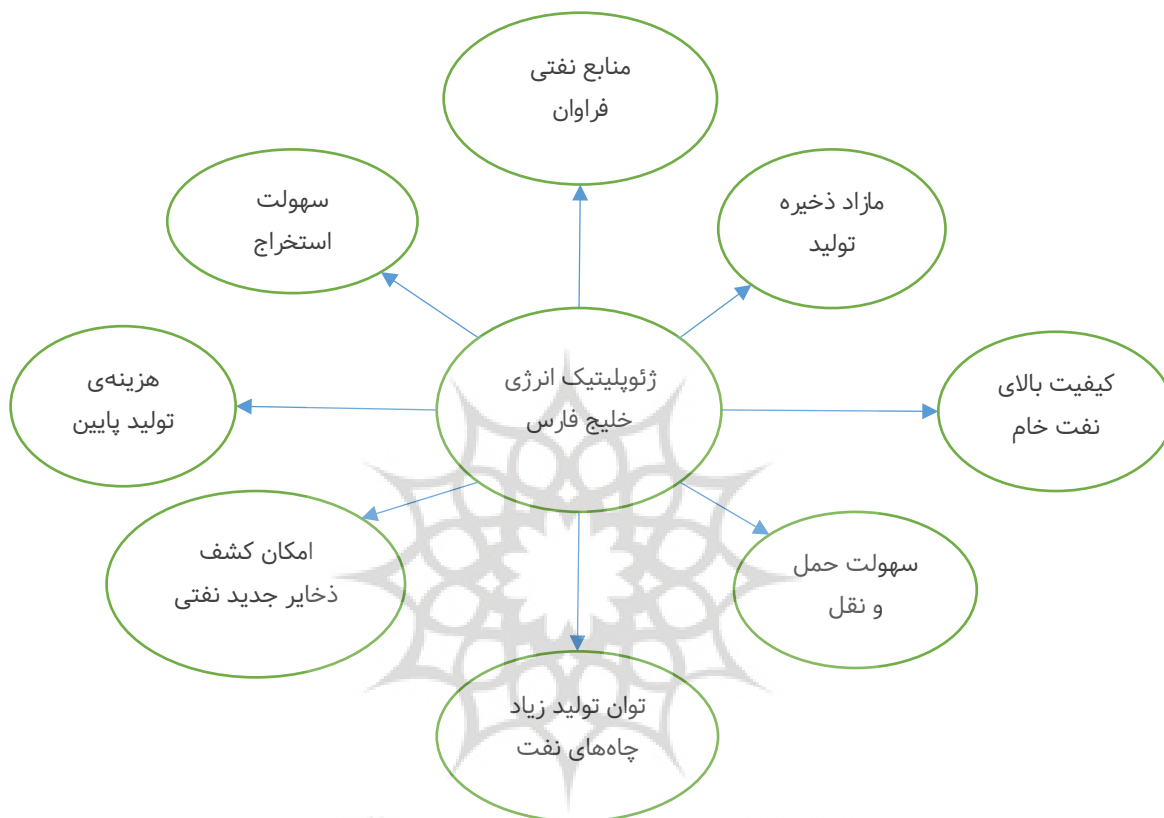


شکل ۱ جایگاه منطقه‌ی خاورمیانه در میزان ذخایر اثبات شده نفت در جهان (۲۰۰۰-۲۰۲۰)  
(Statistical Review of World Energy, BP, 2021)

<sup>۱</sup> Chantal de jonge oudraat

جهان، سبب شده ایالات متحده در راستای دستیابی به منابع انرژی آن و مدیریت بازار جهانی نفت، همواره خلیج فارس را در کانون توجه خود قرار دهد.

از سوی دیگر، ویژگی‌های منحصربه‌فرد نفت این منطقه، از جمله هزینه‌ی تولید پایین، ظرفیت بالا، کیفیت مطلوب نفت و... روز به روز بر اهمیت آن افزوده است. در این زمینه، به طور خلاصه به لحاظ ذخایر نفتی، مزیت خلیج فارس در برابر دیگر نقاط



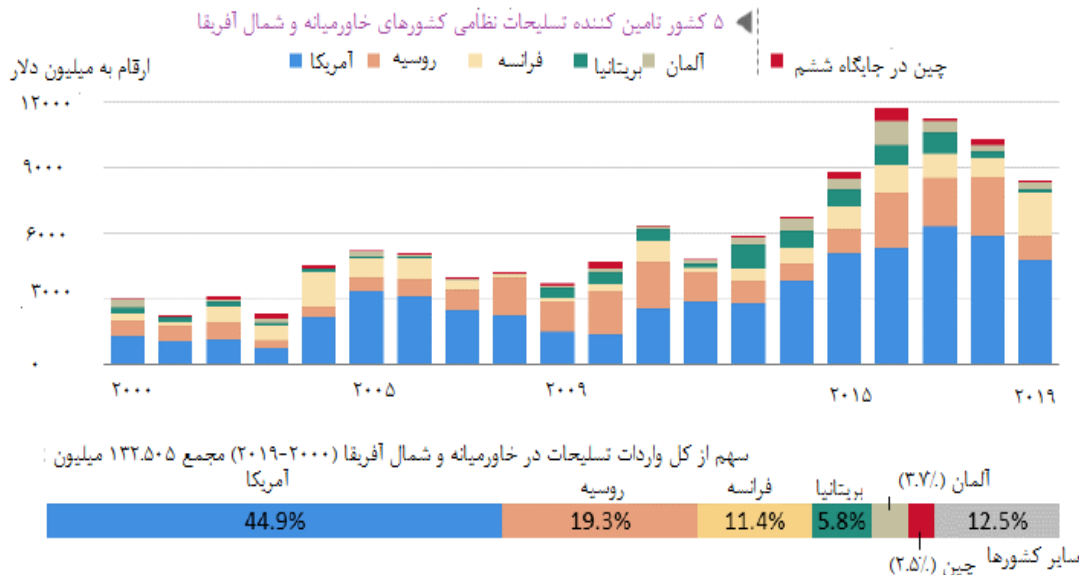
منبع: نویسندگان

می‌گردد. در واقع، منطقه‌ی خاورمیانه و به‌ویژه کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس، مشتریان عمده‌ی تسلیحات نظامی آمریکا در جهان به حساب می‌آیند؛ به گونه‌ای که تقریباً در ۲۰ سال اخیر، حدود ۵۰ درصد از خریدهای تسلیحاتی کلان دولت‌های منطقه از ایالات متحده آمریکا بوده است.

## ۳،۲ فروش تسلیحات آمریکا به کشورهای منطقه

یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل اهمیت منطقه‌ی خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا به بازار تسلیحاتی این منطقه برای صنایع نظامی آمریکا باز

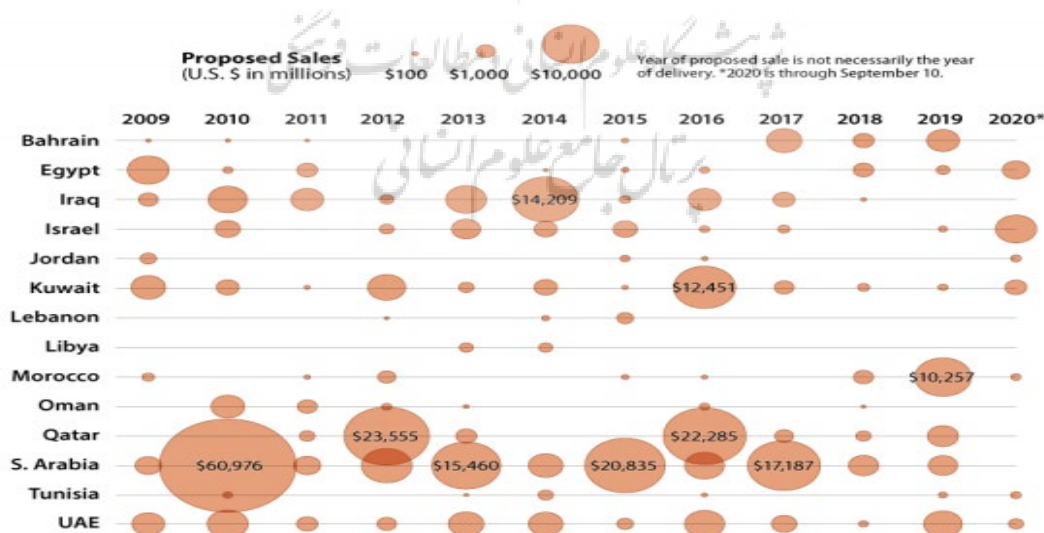




نمودار ۱ جایگاه آمریکا در تأمین تسلیحات کشورهای خاورمیانه (۲۰۰۰-۲۰۱۹)  
(Arms Sales in the Middle East, 2020)

امنیتی منطقه مانند تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های برهم‌زنندهی نظم منطقه‌ای، مدیریت آشوب در خاورمیانه و ایجاد فضای ناامنی، تنش و هراس کشورهای منطقه از یکدیگر، زمینه‌های تداوم حضور و منافع آمریکا در خاورمیانه را بیشتر تأمین می‌کند.

در این میان، عربستان سعودی، قطر، عراق، کویت و امارات متحده عربی بیشترین خرید تسلیحاتی را در دهه‌ی گذشته از آمریکا داشته‌اند. این مسأله سبب شده است که منافع اقتصادی ناشی از فروش تسلیحات، این ذهنیت را در میان برخی از کارشناسان سیاسی به وجود آورد که علی‌رغم سیاست‌های اعلامی آمریکا در مقابله با چالش‌های



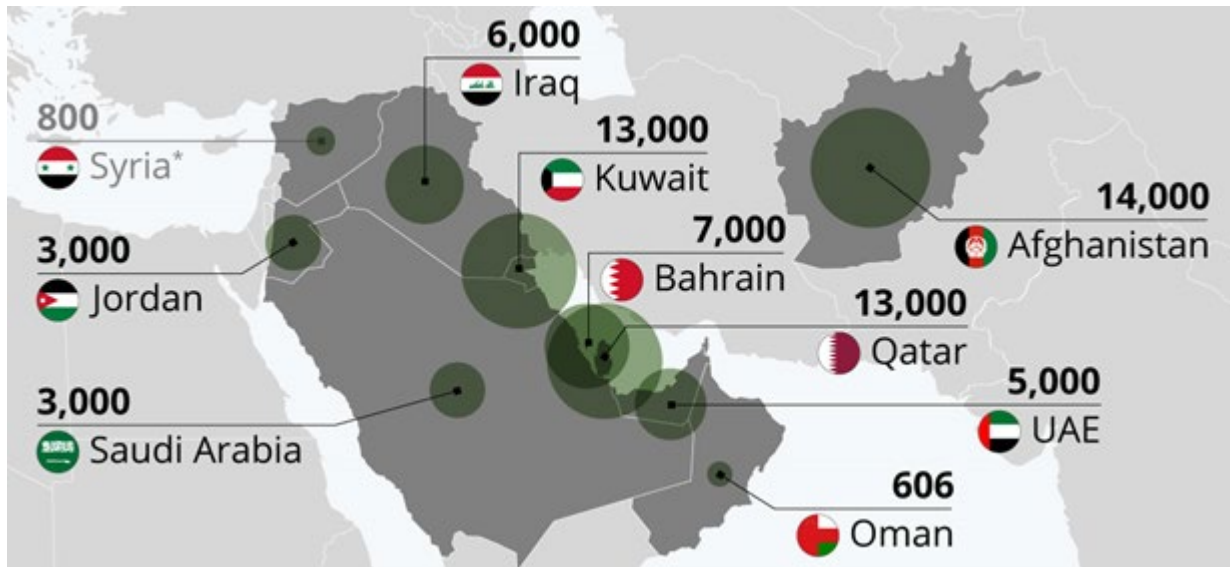
نمودار ۲ میزان خرید تسلیحاتی کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه از ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۹-۲۰۲۰)  
(Arms Sales in the Middle East, CRS, 2020: 50)

### ۳٫۳ ایفای نقش به عنوان هژمون با تولید امنیت و ناامنی منطقه‌ای

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ دوم جهانی با برعهده گرفتن نقش هژمون، مسؤولیت امنیت در سیاست بین‌الملل در چارچوب منافع آمریکا و متحدان آن را به عنوان بخشی از راهبرد سیاست خارجی خود پیگیری کرده است. این مسأله سبب شده است که آمریکا در راستای ایفای نقش هژمونیک خود در نظام بین‌الملل، مداخلات خارجی گسترده‌ای را در فضای جنگ سرد، عملیاتی نماید. در این میان، منطقه‌ی خاورمیانه به‌ویژه تحت تأثیر همسایگی آن با اتحاد جماهیر شوروی، سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی اسرائیل و منازعات آن با اعراب از سال ۱۹۴۸ میلادی، شوک نفتی و اهمیت مضاعف دسترسی به منابع انرژی منطقه و پیامدهای ناشی از انقلاب اسلامی ایران و بالاخص تنش در روابط با جمهوری اسلامی ایران پس از اشغال سفارت آمریکا در ایران در صدر اولویت‌های راهبردی سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. این مسأله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تحت تأثیر تنش‌های متعدد سیاسی-امنیتی میان دولت‌های خاورمیانه با راهبرد توازن قوا در منطقه و جلوگیری از ظهور قدرت برتر در این منطقه تداوم یافت. در این شرایط، آمریکا در راستای منافع خود نسبت به حمایت از متحدان خود و تولید امنیت برای آنان از طریق ایجاد پایگاه‌های نظامی، اقدام نظامی علیه کشورهای تجدیدنظرطلب منطقه مانند عراق و لیبی و یا فروش گسترده‌ی تسلیحات نظامی به دولت‌های هم‌سو با آمریکا اقدام کرده و در مواردی نیز نسبت به تولید ناامنی از طریق کمک در ایجاد گروه‌های افراطی سلفی مانند القاعده و داعش، تلاش کرده تا

دولت‌های مخالف، نظم هژمونیک مطلوب خود را تضعیف نماید.

در این چارچوب، آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر در تلاش برآمد تا زمینه‌های کنترل جنبش‌های هویتی در خاورمیانه را فراهم کند. این امر از طریق حمایت آمریکا از عربستان در سرکوب گروه‌های شیعی در عربستان و بحرین، ایجاد موج‌های بی‌ثبات‌کننده در لیبی، حمایت از نیروهای اجتماعی سوریه و همراهی با گروه‌های دموکراتیک در تونس انجام پذیرفت. این راهبرد بر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه تأثیر به‌جا گذاشته و زمینه‌ی کنترل اقتدارگرایی، رادیکالیسم و گروه‌های هویتی به وجود آورده است (مصلى نژاد، ۱۳۹۱: ۱۳۸). بنابراین سیاست خارجی آمریکا همواره در ساخت قدرت، ترکیب قدرت، ائتلاف‌ها، همکاری‌ها، تقابل‌ها، جابه‌جایی‌ها و همکاری‌های نظامی در خاورمیانه نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و ژئوپلیتیک جدیدی را بنیان گذاشته است. چنانچه اگر آمریکا در برابر بهار عربی در مصر و سوریه واکنش متفاوت و مداخله‌جویانه‌تری نشان می‌داد و وارد ائتلافی متشکل از دولت‌های عربی و اسرائیل می‌شد، شاید داعش، عراق و سوریه، وضعیت متفاوت‌تری داشتند. عدم حضور مؤثر آمریکا در سوریه و مناطق زیر سلطه‌ی داعش که در عین حال، بازتابی از افکار عمومی در آمریکا نیز هست، به شکل‌گیری ثقل‌های جدید سیاسی-نظامی در منطقه منجر شد. بی‌تردید، هزینه‌های ۲/۶ تریلیون دلاری عراق و افغانستان برای آمریکا، خود عامل مهم و مستقلاً در تصمیم‌گیری رئیس‌جمهور آمریکا بود (Goldberg, 2016: 46-49).



نمودار ۳ پایگاه‌های استقرار نیروهای آمریکایی در خاورمیانه  
منبع: (McCarthy, 2020)

### ۳،۴ نقش لابی‌ها در تقویت جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا

فروش‌های تسلیحاتی به دولت‌های منطقه و ایفای نقش هژمونی - به نظر می‌رسد که تمرکز سیاست خارجی آمریکا بر خاورمیانه بیش از همه تحت تأثیر نقش لابی‌ها در سیاست‌گذاری خارجی آمریکاست. در واقع، لابی‌ها با استفاده از ابزارهای مختلف از جمله استفاده از رسانه‌ها، انتشار گزارش‌های تخصصی نخبگان و کارشناسان اتاق‌های فکر، تأثیرگذاری بر افکار عمومی و... توانسته‌اند ذهنیت بسیاری از مقامات اجرایی دولتی و نمایندگان کنگره و همچنین مردم را نسبت به ضرورت توجه بیشتر به خاورمیانه به عنوان اولویت راهبرد سیاست خارجی آمریکا جلب کنند. این مسأله با تمرکز روزانه‌ی لابی‌ها به‌ویژه رسانه‌های وابسته به آنان بر تروریسم و تهدیدات آن برای امنیت جهانی، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، بنیادگرایی اسلامی، منازعات اعراب و اسرائیل، ایران‌هراسی و... صورت می‌گیرد. در این زمینه جان مرشایمر<sup>۱</sup> و استفان والت<sup>۲</sup> در کتاب گروه فشار اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا به نقش این لابی در جهت‌دهی به سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه در راستای منافع اسرائیل و نه لزوماً

یکی از ویژگی‌های نظام سیاسی آمریکا، نقش نهادهای متکثر رسمی و غیررسمی داخلی از جمله گروه‌های ذی نفوذ، گروه‌های فشار و لابی‌ها در سیاست‌گذاری داخلی و خارجی این کشور است. این مسأله اگرچه در داخل آمریکا به رسمیت شناخته شده و لابی‌های پرنفوذ قدرتمندی به‌ویژه در سیاست داخلی این کشور دخیلند، اما مسلماً در حوزه‌ی سیاست خارجی نیز لابی و لابی‌گری به عنوان بخشی از واقعیت سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در قبال خاورمیانه بوده است. در این چارچوب، لابی‌ها را می‌توان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در اولویت‌بخشی به خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا و همچنین جهت‌دهی آن در راستای منافع گروه‌های ذی‌نفوذ به حساب آورد. در واقع، علی‌رغم اهمیت سه مؤلفه‌ی پیشین که اشاره شد - جایگاه ژئواستراتژیک منابع انرژی خاورمیانه، منافع ناشی از

<sup>2</sup> Stephen Walt

<sup>1</sup> John Mearsheimer

آمریکا تأکید می‌کنند (مرشایمر و والت، ۱۳۹۳: ۵۷۸-۱).

## ۳٫۵ یازدهم سپتامبر و اولویت‌بخشی به خاورمیانه در دکترین مبارزه با تروریسم

حملات ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱، موجبات دگرگونی گسترده‌ای در فضای امنیتی و سیاسی خاورمیانه شد. پس از این رویداد، زمینه‌ی حضور گسترده‌ی آمریکا در خاورمیانه به منظور استقرار نظم سیاسی مطلوب این کشور، مبنای دستور کار جدید سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا قرار گرفت. در این برهه‌ی تاریخ‌ساز، مقامات آمریکایی با استفاده از توان تبلیغاتی خود، تهدیدات تروریستی را تهدیداتی جهان شمول معرفی کردند و تلاش نمودند با جهت‌دهی به افکار عمومی، آن‌ها را در راستای اقدامات بعدی خود که عملاً نظامی بود، همراه سازد و بعد از مدتی نیز با عملیاتی‌نمودن ایده‌ی خود دست به اشغال خاک دو کشور افغانستان و عراق زدند. بنابراین، اسلام سیاسی و تروریسم، به عنوان دو عامل اساسی، آمریکا را بیش از پیش به سمت توجه به ضرورت تمرکز بر مسائل خاورمیانه سوق داد. بی‌تردید این حادثه بیشترین مطلوبیت راهبردی را برای اهداف آمریکا فراهم آورد. آمریکایی‌ها تلاش نمودند این واقعه بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی، راهبرد جنگ پیش‌گیرانه ارائه شد. وقتی که عملیات یازده سپتامبر شکل گرفت و آمریکایی‌ها به حداکثر مطلوبیت بین‌المللی، جهت مقابله با تهدیدات تعریف شده نائل شدند، بستر شکل‌گیری این روند، در خاورمیانه‌ی بزرگ بود. منطقه‌ای که از دهه‌ی ۱۹۱۰، حوزه‌ی بحران‌آفرینی شناخته شده و به همین دلیل برژینسکی از آن تحت عنوان قوس بحران یاد نمود که به دلیل پویایی و تحرک نیروهای داخلی، از توان لازم برای چالش‌سازی برخوردار است. بنابراین

الگویی را که آمریکایی‌ها در ارتباط با افغانستان آغاز نمودند، به گونه‌ای تدریجی در سایر حوزه‌های خاورمیانه نیز مورد استفاده قرار دادند. از نظر آنان، تهدیدات موجود در خاورمیانه، طیف گسترده‌ای را شامل می‌شد و هر کشوری که از ابزارهای بالقوه این گونه تهدیدات برخوردار بود، در فضای مناسب باید مورد هجوم قرار می‌گرفت (متقی، ۱۳۸۲: ۵).

بوش که در رأس گروه نومحافظه‌کاران قرار داشت بر این باور بود که باید با استفاده از ارتش‌سالاری موجود و یک‌جانبه‌گرایی رو به رشد، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را اداره کرد. بعد نظامی بوش که مهم‌ترین وجه دکترین وی بود، دولت ایالات متحده آمریکا را قادر می‌ساخت تا با تکیه بر ارتش‌سالاری و مجتمع‌های نظامی-صنعتی هر گونه مقاومت ارتش‌های مجهز به سلاح‌های متعارف و غیر متعارف را در هم شکند. این مسأله در دوره‌های بعد نیز در سیاست خارجی آمریکا تداوم یافت به گونه‌ای که دولت باراک اوباما گرچه با ظاهری صلح‌جویانه بر سر کار آمد، اما در عمل نه‌تنها اقدامات تروریستی و ضد بشری دولت‌های گذشته را کنار نگذاشت، بلکه در مواردی به تقویت آن‌ها و حتی وارد کردن این فعالیت‌ها به شکل و قالب جدیدی بود که در گذشته مشاهده نشده بود. نتیجه اینکه از سال ۲۰۰۳ همواره بر میزان حملات تروریستی افزوده شد و تروریسم امروزه به یکی از خطرناک‌ترین تهدیدها علیه بشریت تبدیل شده که به سبب پیوند آن با فناوری‌های جدید، به عنوان یک معضل راهبردی توانسته است گروه‌هایی کوچک اما با ساختارهای پیچیده در پهنه‌ی بین‌المللی تبدیل کند. در این سال‌ها، با گسترش پدیده‌ی تروریسم، جامعه‌ای انسانی مورد تهدید قرار گرفته و این پدیده در درون مرزهای جغرافیایی ویژه‌ای قرار ندارد و خطری برای جهان شمرده می‌شود (فیرحی و ظهیری، ۱۳۸۷: ۱۴۸).



نمودار ۴ رشد حملات تروریستی پس از دکترین مبارزه با تروریسم  
(India today, 2019)

## ۴ افول موقعیت خاورمیانه در راهبرد سیاسی- امنیتی آمریکا در دوره‌ی اوباما (۲۰۰۸-۲۰۱۶)

(محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۹۶) در این چارچوب، مداخله‌ی نیابتی از طریق ایجاد و تقویت گروه‌های بنیادگرا مانند داعش و مقابله‌ی آنان با دولت‌های مخالف آمریکا در دستور کار قرار گرفت. هم‌زمان اوباما تلاش کرد تا با تمرکز بر قدرت‌یابی چین و سیاست چرخش به شرق، از حضور مستقیم در خاورمیانه کاسته و پرونده‌های مداخله‌ی آمریکا در منطقه از جمله پرونده‌ی هسته‌ای ایران، منازعات اعراب و اسرائیل و... را به سرانجام برساند. مجموعه‌ی این عوامل به افول جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی اوباما منجر شد که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

### ۴٫۱ کاهش وابستگی به نفت خاورمیانه

باراک اوباما در استراتژی انرژی خود، مثل سایر رؤسای جمهور آمریکا تأکید خاصی بر کنترل خاورمیانه، روابط نزدیک با کشورهای میانه‌رو، آزادی عبور نفت که در استراتژی نفتی گذشته‌ی آمریکا

راهبرد کلان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا با به قدرت رسیدن اوباما در سال ۲۰۰۸ تحول اساسی را نسبت به دوران یک‌جانبه‌گرایی و غلبه‌ی توانمندی‌های نظامی در چارچوب راهبرد «بین‌المللی‌گرایی لیبرال» نشان داد. بر اساس این راهبرد جدید، محورهای همچون «دوری از یک‌جانبه‌گرایی، دوری از جنگ پیشگیرانه، دوری از اتکا به دخالت نیروهای نظامی، چندجانبه‌گرایی، تأکید بر اقتصاد و تأکید بر ظرفیت‌سازی‌های منطقه‌ای» شکل گرفت (قریب، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۷). در این چارچوب، دکترین اوباما در گام نخست درصدد خاتمه‌دادن به سیاست هراس برآمد و سپس فراتر از آن، در چارچوب پیشبرد دموکراسی در راستای ارتقای جایگاه و منزلت ایالات متحده حرکت نمود

متمایز ساخت، تأکید وی بر استفاده از انرژی‌های جایگزین با هدف کاهش وابستگی آمریکا به نفت وارداتی و همچنین کاهش مسائل و مشکلات زیست‌محیطی بود. به تعبیر باراک اوباما: «ما از گذشته تاکنون با مشکل جدی مواجه بوده‌ایم، این مشکل بزرگ وابستگی ما به مصرف نفت هست که تهدیدی جدی علیه «امنیت ما»، «سلامت جهان» و «اقتصاد ملی» ماست. طی دهه‌های گذشته به خاطر «منافع خاص رهبران»، «ترجیح منافع کوتاه‌مدت بر بلندمدت» و «نقش بعضی از گروه‌های ذی‌نفع» ما نتوانسته‌ایم بر این مشکل فائق آییم؛ اما هم‌اکنون ما چاره‌ای جز حل کردن این مشکل نداریم و ما در راستای حل آن حرکت خواهیم کرد» نتیجه‌ی این سیاست، کاهش واردات نفت و میعانات آمریکا در دوره‌ی اوباما بود.

بین تمامی رؤسای جمهور مشترک بود، تأکید داشت؛ اما آن‌چه استراتژی اوباما را متفاوت از سایر رؤسای جمهور آمریکا می‌سازد، تأکید عملی وی بر کاهش وابستگی آمریکا به نفت بود. باراک اوباما ضمن تأکید بر اهمیت نفت و باور به مسائل و مشکلاتی که آمریکا در کاهش میزان وابستگی به این ماده‌ی حیاتی دارد، تلاش برای کاهش وابستگی به نفت را تنها گزینه‌ی مطلوب آمریکا ارزیابی نمود. اوباما معتقد بود که آمریکا در راستای کاهش وابستگی به نفت، باید به دنبال پیگیری سیاست متنوع‌سازی، افزایش ذخایر استراتژیک داخلی، روی آوردن به انرژی‌های جدید و بهینه‌سازی مصرف سوخت باشد تا بدین ترتیب هم از وابستگی به نفت کاسته شود و هم نگرانی‌های زیست‌محیطی را پاسخ دهد. بر این اساس آن‌چه دکتترین اوباما را از دکتترین‌های قبلی



نمودار ۵ میزان مصرف، تولید و واردات ایالات متحده از نفت و میعانات آن در ۱۹۵۰-۲۰۱۹ (میلیون بشکه)

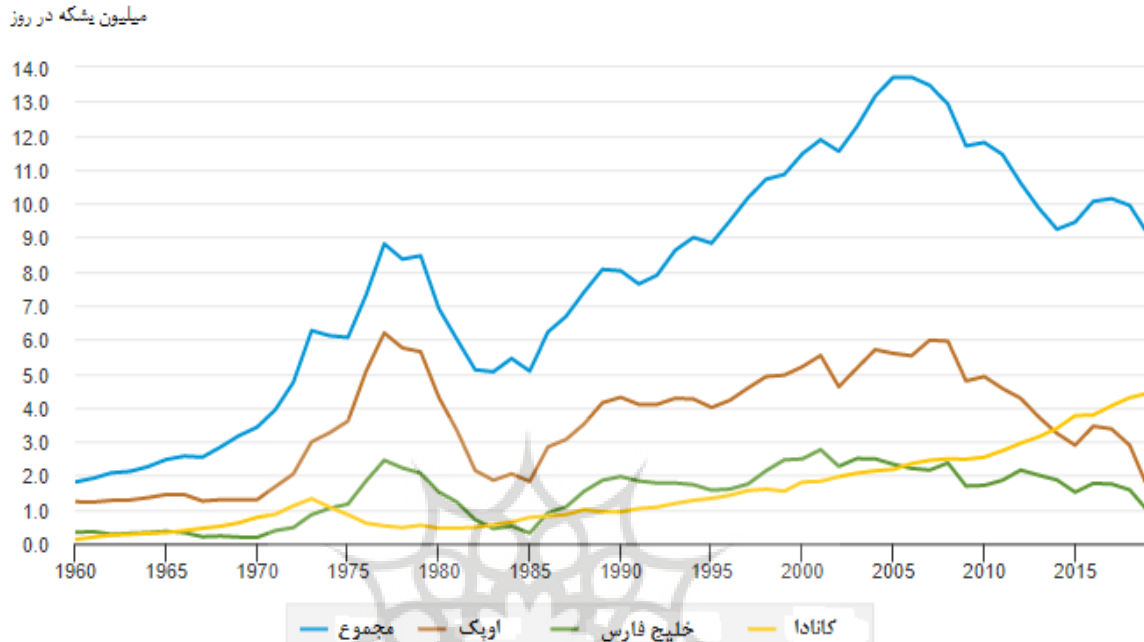
(The Economist, 2020)

فارس عملاً زمینه‌ی تغییر در برخی سیاست‌های آمریکا در قبال عربستان، ایران و اسرائیل را به وجود آورد؛ لذا عملاً زمینه‌ی پیگیری برخی سیاست‌های آمریکا از جمله به سرانجام رسیدن مذاکرات هسته‌ای در قالب توافق برجام، افول جایگاه

این مسأله با افزایش تولید نفت آمریکا و تبدیل آن به یک کشور صادرکننده‌ی نفت سبب شد که یکی از مهم‌ترین عوامل اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا تحت تأثیر قرار گیرد. در این چارچوب، کاهش وابستگی آمریکا به نفت کشورهای خلیج

خاورمیانه در راهبرد سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی اوباما بود.

عربستان در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه پس از قانون جاستا و تنش در روابط با اسرائیل به وجود آمد که نتیجه‌ی این موارد، کاهش اهمیت جایگاه

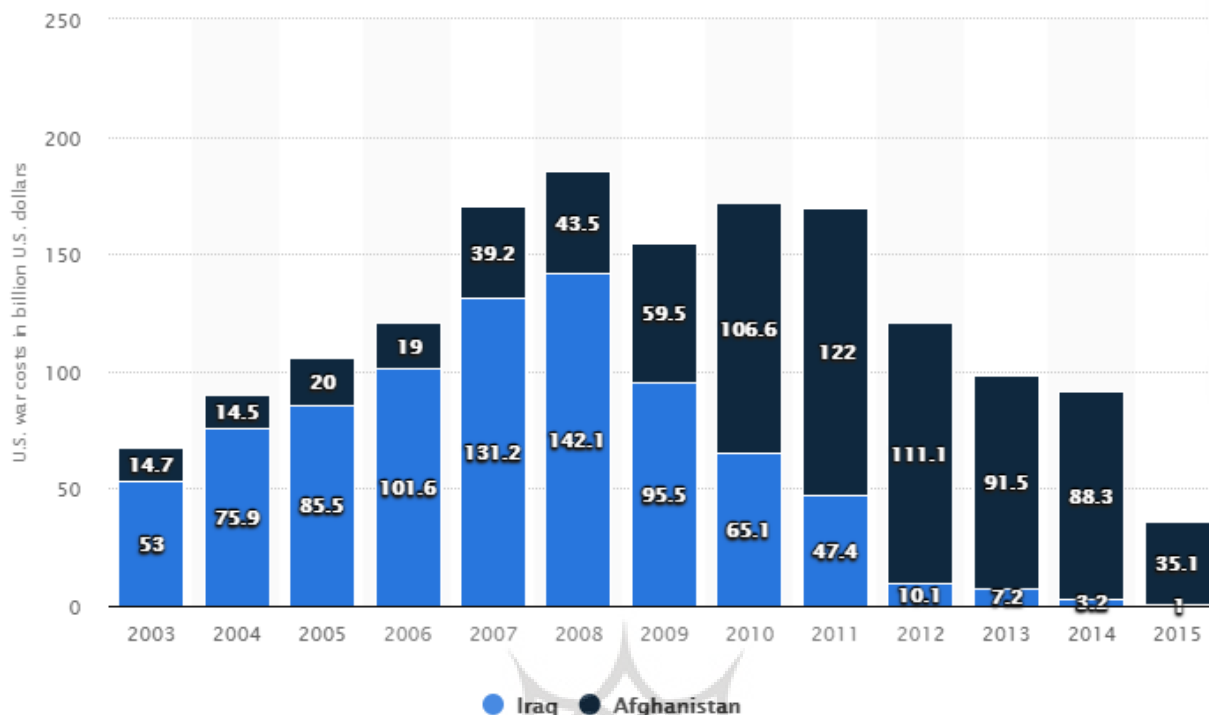


نمودار ۶ کاهش واردات نفت ایالات متحده از کشورهای خلیج فارس و اوپک (۱۹۶۰-۲۰۱۹)  
منبع: (US Energy Information Administration, 2019)

منطقه و کاربست راهکارها و روش‌های جدید منطقه‌ای و غیردولتی تأمین امنیت، تلاش کرد تا چالش‌های سیاسی-اقتصادی و امنیتی ناشی از حضور و مداخله‌ی مستقیم در منطقه را کاهش دهد. در این چارچوب، آمریکا در راستای کاهش نقش خود در منطقه و احاله‌ی مسؤلیت به ناتو و متحدان منطقه‌ای در خاورمیانه، به‌شدت از هزینه‌های جنگ در این دو کشور کاست؛ به‌گونه‌ای که این هزینه‌ها در پایان دوره‌ی اوباما به کمترین میزان کاهش یافته بود. این موضوع نیز نشان‌دهنده‌ی کاهش تمرکز راهبرد سیاست خارجی آمریکا به خاورمیانه در این دوره بود.

## ۴،۲ هزینه‌های جنگ‌های افغانستان و عراق

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر افول جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا به هزینه‌های جنگ‌های افغانستان و عراق برای آمریکا بازمی‌گردد. این مسأله آن‌چنان اهمیت داشت که یکی از مهم‌ترین نقدهای ترامپ به اوباما و سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره‌ی او بود. ترامپ بارها نسبت به بی‌نتیجه بودن هزینه‌ی ۷ تریلیون دلاری آمریکا اشاره کرد و خواستار کاهش مداخله در منطقه شد. بر اساس این، آمریکا در دوره‌ی اوباما با دو راهکار احاله‌ی مسؤلیت به متحدان خود در



نمودار ۷ هزینه‌های جنگ آمریکا در افغانستان و عراق (۲۰۰۳-۲۰۱۵)  
منبع: (U.S. war costs in Iraq and Afghanistan, 2021)

هرچند چین در ایل‌های گذشته با رشد فزاینده‌ی اقتصادی، تشویش خاطر آمریکا را برانگیخته بود، اما با تمایل رهبران این کشور برای نوسازی و ارتقای توان نیروی نظامی، این نگرانی‌ها با شدت بیشتری نمایان گردیده است (قلی‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۴۸). در این شرایط، با تسری نقش‌آفرینی چین از حوزه‌های اقتصادی به حوزه‌های سیاسی و امنیتی، نگرانی نسبت به افول قدرت هژمونی آمریکا و جایگزینی آن با چین در سال‌های آتی افزایش یافت. این مسأله سبب شد که مهار چین به عنوان اولویت اساسی سیاست خارجی آمریکا تعریف گردد. بنابراین سایر اولویت‌ها و مناطق جهان، تحت تأثیر این مسأله، در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا رو به افول گذاردند. لذا سیاست چرخش به شرق برای مهار چین و افول هژمونی آمریکا نیز عامل مهمی در کاهش اهمیت منطقه‌ی خاورمیانه در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا گردید. این مسأله در سال ۲۰۱۱ میلادی سبب

### ۴٫۳ سیاست چرخش به شرق و موازنه‌ی مجدد<sup>۱</sup> برای مهار چین و افول هژمونی آمریکا

تلاش چین برای افزایش قدرت و بودجه‌ی نظامی با واکنش‌های فراوانی از سوی قدرت‌های بزرگ مواجه شده است. در این میان ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده از عصر جنگ سرد، به دلیل منافع گسترده‌ی خود در سراسر جهان، بیش از دیگر بازیگران بین‌المللی از افزایش قدرت چین در عرصه‌های اقتصادی و بیش از آن عرصه‌ی نظامی نگران است. از دید آمریکا، چین تنها قدرت در نظام بین‌الملل است که به دلیل دارا بودن عناصر اصلی قدرت که شامل جمعیت، وسعت سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده، از پتانسیل تبدیل شدن به قدرت بزرگی که بتواند هژمونی آمریکا را در آینده‌ی نزدیک به چالش بکشد، برخوردار است.

<sup>1</sup> Pivot toward Asia and Rebalancing



چرخش دولت اوباما از جنوب آسیا و خاورمیانه به منطقه‌ی آسیا پاسیفیک شد (بابکان، ۱۳۹۷: ۴۱).

## ۵ سیاست خارجی ترامپ در خاورمیانه: تداوم و تغییر

بازگشت جمهوری خواهان به قدرت پس از اوباما با تصاحب کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا توسط دونالد ترامپ با ویژگی‌های منحصر به فرد شخصیتی وی، تداعی‌گر رویکرد جدیدی در حوزه‌ی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و به طور کلی راهبرد خاورمیانه آن برخلاف دوره‌ی ریاست جمهوری باراک اوباما که صحبت از تغییر در حوزه‌ی سیاست خارجی آمریکا را کرده بود در قالب گسست در این حوزه بود. براین اساس، در این دوره، سیاست آمریکا در خاورمیانه با تغییرات جدی با محوریت تعامل حداکثری با اسرائیل، تنش‌زدایی با عربستان و فشار حداکثری بر ایران تنظیم شد. با وجود این، بار اصلی حفظ امنیت منطقه و هزینه‌ی آن را بر دوش متحدان سنتی آمریکا قرار گرفت. ترامپ با شعار "اول آمریکا" و با هدف تقویت قدرت ملی این کشور تأکید داشت که در این قرن، آمریکا به تنهایی نمی‌تواند با تهدیدات مواجه شود و جهان نیز نمی‌تواند بدون آمریکا با تهدیدات مواجه شود. بنابراین ترامپ در اولین سخنرانی خود در کنگره، گفت ما از شرکای خود در ناتو، خاورمیانه و اقیانوس آرام انتظار داریم نقش مستقیم و معنی‌دار هم در همکاری نظامی و راهبردی و هم در پرداخت سهم عادلانه‌ی خود برای تأمین هزینه‌ها بر عهده گیرد. در این چارچوب، مجموعه گفتارهای ترامپ نشان‌دهنده‌ی استمرار سیاست اوباما در زمینه‌ی کاهش تدریجی موقعیت خاورمیانه در راهبردهای کلان امنیت ملی آمریکا و چرخش به شرق بود. از نظر ترامپ، حضور مستقیم نظامی آمریکا در خاورمیانه در راستای منافع آمریکا نبود و در شرایطی که آمریکا با مجموعه‌ای از چالش‌های بین‌المللی از جمله در خصوص امنیت خاورمیانه، روابط با روسیه و خیزش چین در حوزه‌ی

آسیا پاسیفیک مواجه بود، عملاً تداوم سیاست سلطه‌ی مستقیم آمریکایی در خاورمیانه، درگیری بیشتر در یک باتلاق بزرگ بود که ایالات متحده باید از آن دور می‌ماند. این گفته نشان از آن داشت که از نظر ترامپ، تجربه‌ی مداخله‌ی آمریکا در افغانستان و عراق که گفته می‌شود وسیع‌ترین، طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین استفاده از نیروی نظامی آمریکا از جنگ ویتنام تاکنون بوده است، نتیجه‌ای جز ناکامی برای ایالات متحده نداشت. مسأله‌ای که وی بارها با تأکید بر هزینه‌های گسترده، آن را بی‌نتیجه در خاورمیانه مطرح کرد. بنابراین تلقی ترامپ از خاورمیانه به عنوان باتلاق بزرگ با واقعیت سیاست خارجی مداخله‌جویانه‌ی آمریکا در این منطقه همخوانی داشت (علی تبار، ۱۳۹۷: ۱۹۵).

با وجود این، مجموعه عملکرد سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی ترامپ، تحت تأثیر متغیر شخصیتی وی در سیاست خارجی آمریکا، حلقه‌ی مشاوران نزدیک ترامپ و منافع اقتصادی گسترده از تداوم روابط نزدیک با عربستان و سایر دولت‌های حوزه‌ی خلیج فارس نشان می‌دهد که خاورمیانه همچنان برای دولت ترامپ مهم بود. این منافع در چرخشی معنادار موجب نزدیکی ترامپ به کشورهای عربی خاورمیانه و همچنین اسرائیل شد. این نزدیکی به منظور مهار و انزوای ایران در سیاست خاورمیانه دولت ترامپ قرار گرفت (مجلسی، ۱۳۹۵: ۱). (جهانگیری و دیگران، ۱۳۹۸: ۷۱) بنابراین علی‌رغم کاهش تدریجی اهمیت منطقه‌ی خاورمیانه در راهبرد کلان سیاسی-امنیتی این کشور، این منطقه در دوره‌ی ترامپ از ظرفیت درآمدزایی برای آمریکا برخوردار بود. در واقع، تا کنون این درآمد از طریق جلب دلارهای نفتی برای سرمایه‌گذاری و فروش کالا و خدمات، از جمله تسلیحات تأمین می‌شد، اما ترامپ شیوه‌ی جدید فروش امنیت به متحدان خود در منطقه را در پیش گرفت و به دلیل منافع اقتصادی ناشی از آن، علی‌رغم تمرکز بر چین و اولویت‌بخشی به مهار آن، خاورمیانه را نیز به

به نفوذ محدود در منطقه مبادرت نمود، اما با آغاز بین‌المللی‌گرایی آمریکا و ایفای نقش هژمون نظام بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی و به‌ویژه در پرتو جنگ سرد، مداخلات گسترده‌ای را در خاورمیانه در راستای منافع راهبردی خود در این منطقه در پیش گرفت. در این زمینه، مهم‌ترین متغیرهای موثر بر اولویت‌بخشی به خاورمیانه در راهبردی سیاسی-امنیتی آمریکا به ژئوپلیتیک انرژی خاورمیانه، فروش گسترده‌ی تسلیحات نظامی به دولت‌های منطقه، ایفای نقش هژمونی در تولید امنیت و ناامنی و نقش لابی‌ها در بازنمایی اهمیت خاورمیانه در میان رهبران حاکم و مردم آمریکا بود. این عوامل با آشکارشدن پیامدهای حمله‌ی آمریکا به عراق به‌ویژه در دوره‌ی باراک اوباما، دستخوش تحول شد و با کاهش وابستگی آمریکا به واردات نفت و تبدیل آن به صادرکننده‌ی انرژی، هزینه‌های بی‌نتیجه در جنگ‌های افغانستان و عراق، رشد فزاینده‌ی چین و اولویت‌مهار آن و اتخاذ سیاست چرخش به شرق، پیگیری سیاست‌احاله‌ی مسؤولیت به متحدان منطقه‌ای و تأکید بر حضور نیابتی و در صورت نیاز، فروش امنیت به متحدان منطقه‌ای، اهمیت خاورمیانه در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا رو به افول گذارد. در این میان، اگرچه در دوره‌ی ترامپ مجدداً منطقه‌ی خاورمیانه به‌ویژه به دلیل منافع سرشار اقتصادی ناشی از همگرایی با کشورهای عربی حوزه‌ی خلیج فارس در فشار حداکثری بر ایران و تأمین امنیت آنان، در اولویت سیاست خارجی ترامپ تعریف شد، اما دیگر نمی‌توان خاورمیانه را گرانیگاه سیاست خارجی آمریکا دانست. بر اساس این، مهم‌ترین زمینه‌های تغییر و استمرار در راهبرد سیاسی-امنیتی آمریکا در خاورمیانه در دو دهه‌ی اخیر را می‌توان در میزان وابستگی آمریکا به انرژی منطقه، تجارت تسلیحاتی و نقش لابی‌ها در بازتولید اهمیت خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا، تلاش این کشور برای مدیریت تولید امنیت و ناامنی در خاورمیانه در راستای حفظ و استمرار نقش هژمونیک خود در سیاست جهانی، ظهور بازیگران جدید دولتی و غیردولتی چالشگر هژمونی آمریکا و

اولویت منافع ملی آمریکا بازگرداند. بدین‌گونه که کشورهای خاورمیانه، به‌ویژه کشورهای ثروتمند این منطقه باید علاوه بر خرید سلاح از آمریکا، بابت حفظ چتر امنیتی آمریکا نیز پول پرداخت کنند. هزینه‌ی این امنیت اکنون باید از ذخایر غنی کشورهای ثروتمند منطقه تأمین شود و تا زمانی که مسؤولیت تأمین امنیت بر دوش منطقه گذاشته نشود، بابت آن کشورهای منطقه هزینه‌ای پرداخت نخواهند کرد. در این شرایط، آمریکا در حال واگذاری بخشی از مسؤولیت‌های سنگین خود در خاورمیانه است تا هم هزینه‌های زاید خود را کاهش دهد، هم زمینه برای کسب درآمدهای جدید از راه فروش امنیت حاصل شود و هم هزینه‌هایی را به رقبا تحمیل کند. لازم به ذکر است که بر اساس آنچه در مکتب‌کپنهاگ در مورد امنیتی‌سازی ارائه شد، دولت‌های آمریکا از بوش تا اوباما و ترامپ، تلاش کردند تا سیاست ائتلاف‌سازی علیه ایران را در خاورمیانه با اعمال سیاست‌های ایران‌هراسی، پیگیری کنند و این مسأله، فصل مشترک راهبرد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه بوده است. این ائتلاف به‌ویژه با حضور اسرائیل در آن اگرچه تا حدودی شکننده بوده اما در قالب پروژه‌ی عادی‌سازی روابط میان دولت‌های عربی و اسرائیل در چارچوب پیمان ابراهیم، با هدف بازدارندگی و مهار ایران ایجاد شده است. در واقع، دولت آمریکا در تمام این دوره، از راهکارهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در راه بازدارندگی و مهار ایران استفاده کرده است. بر اساس این، برنامه‌ی راهبردی ایالات متحده آمریکا در طول آن سال‌ها در مرحله‌ی نخست به دنبال تغییر مواضع و در مرحله‌ی دوم به دنبال ایجاد بازدارندگی جدید در برابر جمهوری اسلامی ایران بود (منفرد، ۱۳۹۱: ۳).

## ۶ نتیجه‌گیری

منطقه‌ی خاورمیانه از ابتدای قرن بیستم و به‌ویژه با اکتشاف نفت در کانون توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. در این میان، ایالات متحده اگرچه تا پایان جنگ دوم جهانی و خروج از لاک درون‌گرایی، صرفاً

استقرار امنیت در این منطقه را فراهم کند. در این میان، جمهوری اسلامی ایران باید با اولویت روابط با همسایگان در سیاست خارجی خود و تنش‌زدایی با آنان و همچنین دیپلماسی عمومی کارآمد، پیشگام رفع برخی سوء تفاهات و اختلافات میان ایران و کشورهای همسایه شود. این مسأله به‌ویژه با توجه به استمرار فضای ایران‌هراسی در خاورمیانه و تلاش اسرائیل و برخی دولت‌های عربی منطقه در تقویت جریان سازش و شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید، از اهمیت بیشتری برخوردار است. مسلماً در این رهگذر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید با اولویت تعامل با سه کشور عربستان، عراق و ترکیه در راستای مدیریت تحولات نوین در خاورمیانه هم‌سو با منافع ملی ایران بازتعریف گردد.

به‌ویژه تلاش برای مهار چین و پیگیری سیاست چرخش به آسیا و موازنه‌سازی مجدد تبیین نمود. بررسی مجموعه‌ی این متغیرها نشان‌دهنده‌ی افول جایگاه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا در یک دهه‌ی اخیر است که زمینه‌ی تشدید معمای امنیت در منطقه، رقابت بازیگران منطقه‌ای و ائتلاف‌ها و اتحادهای جدید را به وجود آورده است. مسلماً در این وضعیت، صرفاً درک واقع‌بینانه‌ی رهبران کشورهای خاورمیانه نسبت به شرایط جدیدی که در پرتو سیاست تمرکززدایی آمریکا از منطقه به وجود آمده و تلاش آنان برای گریز از دیگ‌هراسی و چرخه‌ی باطل مسابقه‌ی تسلیحاتی است که می‌تواند زمینه‌ی بازتعریف نظام امنیت جمعی و بومی در غرب آسیا توسط کشورهای منطقه و ضمانت

## منابع

ستوده، محمد و محمدی ضیاء علی (۱۳۹۶) «راهبرد آمریکا و نظم منطقه‌ای خاورمیانه: از هژمونی کلاسیک تا هژمونی ملایم»، **فصل‌نامه‌ی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳۳: صص. ۲۰۹-۲۳۷

سریع القلم، محمود (۱۳۹۵) «نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه»، **پژوهش‌نامه‌ی علوم سیاسی**، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۱: صص. ۱۰۱-۱۳۹

طاهری، ابراهیم و سنا ناقوسی (۱۳۹۶) «مروری بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با نگاه به آینده»، **فصل‌نامه‌ی ژئوپولیتیک**، دوره‌ی ۱۳، شماره‌ی ۴۸: صص. ۲۳۰-۲۴۴

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲) **نظریه‌های امنیت**، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۶) **جنگ نرم ۳ (نبرد در عصر اطلاعات)**، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.

آهویی، مهدی (۱۳۹۶) «تحلیلی بر راهبرد اتحادهای آمریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران»، **پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۲۳: صص. ۴۳-۷۸

بابکان، محمدصادق (۱۳۹۷) «ارزیابی سیاست خارجی بارک اوبا در منطقه‌ی شرق آسیا»، **فصل‌نامه‌ی مطالعات روابط بین‌الملل**، سال یازدهم، شماره‌ی ۴۳: صص. ۴۱-۶۷

بیات حمیدرضا، ذکی یاشار، احمدی عباس و اطاعت، جواد (۱۳۹۹) «تبیین الگوی روابط قدرت‌های منطقه‌ای در بحران ژئوپلیتیکی سوریه»، **فصل‌نامه‌ی ژئوپلیتیک**، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۵۷: صص. ۳۷-۷۴

جهانگیری، سعید، ازغندی، علیرضا و گروسی ناصر (۱۳۹۸) «بررسی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاور میانه (اهداف و منافع)»، **فصل‌نامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دوره ۱۱، شماره‌ی ۳۸: ۵۳-۷۶

متقی، ابراهیم (۱۳۸۲) «عملیات پیش‌دستی کننده و تصاعد بحران در خاورمیانه»، **فصل‌نامه‌ی مطالعات دفاعی و امنیتی**، شماره‌ی ۳۶ و ۳۷: صص ۳۶-۵۲

متقی، افشین و محمدرضا عبدالله‌پور (۱۳۹۸) **نگرش نو به ژئوپلیتیک خاورمیانه (بنیان‌ها، نظریه‌ها و کنشگران)**، تهران: انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.

محمدزاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۸۹) «دکترین اوباما»، **فصل‌نامه‌ی چشم‌انداز ایران**، تیر و مرداد. صص ۱۹۶-۱۹۸

مرشایمر، جان و استفان والت، (۱۳۸۸) **گروه فشار اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا**، ترجمه‌ی رضا کامشاد: انتشارات فرزانه روز.

مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۱) «هویت‌یابی شیعیان و ژئوپلیتیک نوین خاورمیانه»، **فصل‌نامه‌ی ژئوپلیتیک**، سال هشتم، شماره‌ی اول: صص ۱۳۵-۱۷۱

منفرد، قاسم (۱۳۹۱) **بررسی روندهای سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران**، پژوهش‌کده‌ی تحقیقات راهبردی.

علی تبار محمد باقر، محمد باقر، نیاکوئی، امیر و متقی، ابراهیم (۱۳۹۷) «ترامپ و راهبرد خاورمیانه ای آمریکا با تأکید بر بحران سوریه گسست یا تداوم»، **فصل‌نامه‌ی سیاست جهانی**، دوره‌ی ۷، شماره‌ی ۲: صص ۱۷۳-۲۰۲

فیرحی، داود و صمد ظهیری (۱۳۸۷) «تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده‌ی تروریسم»، **فصل‌نامه‌ی سیاست**، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دوره‌ی ۳۸، شماره‌ی ۳: صص ۱۴۵-۱۶۵

قریب، حسین (۱۳۹۰) «مرزهای تداوم و تغییر در دکترین امنیت ملی اوباما»، **فصل‌نامه‌ی روتبیط خارجی**، سال سوم، شماره‌ی دوم: صص ۳۹-۷۴

قلی‌زاده، عبدالحمید و نوذر شفیعی (۱۳۹۱) «نظریه‌ی سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، **فصل‌نامه‌ی روابط خارجی**، سال چهارم، شماره‌ی چهارم: صص ۱۳۷-۱۶۸

18 years after 9/11 terror attacks, are we in a safer world? (2019), **India today**.

America's domination of oil and gas will not cow China (2020), **The Economist**, September 19.

Arms Sales in the Middle East: Trends and Analytical Perspectives for U.S. Policy (2020), **Congressional Research Service**.

Baysal Basar, (2020), 20 Years of Securitization: Strengths, Limitations and A New Dual Framework", **Uluslararası İlişkiler**, Vol. 17, No. 67.

Buzan Bary, Ole Waver (1996), **Security A New Framework for Analysis**, Boulder, co.

Goldberg, Jeffrey (2016) Goldberg, Interview with Barack Obama, **the Atlantic**.

McCarthy Niall (2020) Where U.S. Troops Are Based in the Middle East, **Statista Research Department**.

Rashed, Dina (2019) **Geography, Resources and the Geopolitics of Middle East Conflicts**, E-International relations.

**Statistical Review of World Energy**, BP, 2021.

Stritzel Holger (2014), **Securitization Theory and the Copenhagen School, Security in Translation Securitization: Theory and the**

**Localization of Threat**, Palgrave Macmillan.

**US Energy Information Administration**, 2019.

U.S. war costs in Iraq and Afghanistan, (2021), **Statista Research Department**.

